

خوانشی سیاسی و ساختارگرایانه از قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید

* کاظم هاشمی

۱. کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران. رایانامه: k.hashemi۶۶@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله (۲۳۴-۲۱۵)

نوع مقاله: مقاله پژوهشی
 تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۳
 تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۱۶
 واژه‌های کلیدی: ساختارگرایی، ایدئولوژی، قصیده، نیمایی، سپید

جامعه‌شناسی ساخت‌گرا یکی از رویکردهای اساسی در نقد ادبی معاصر است. ساختارگرایی چون لوکاج، گلدمن، ماشری، آلتوسر و ایگلتون معتقدند همان‌گونه که ساختار ادبیات از ساختار جامعه تأثیر می‌پذیرد؛ به همان نسبت یا کم و بیش بر ساختار جامعه تأثیر می‌گذارد. از نظر آن‌ها هر نظریه ادبی خصلتی سیاسی داشته و در زیر سیطره ایدئولوژی است. ساختارگرایی، بازتاب ایدئولوژی و ساختارها را در اثر ادبی بررسی کرده و آنگاه تأثیر اثر ادبی را در تحولات اجتماعی نشان می‌دهد. در این مقاله ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید بر اساس آرای جامعه‌شناسان ساختارگرا بررسی می‌شود. هدف مقاله حاضر که روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای تدوین شده است؛ تبیین چگونگی رابطه ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید با ساختار جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن بوده و این نتیجه حاصل شده است که ساختار این قالب‌ها از ساختار جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن متأثر بوده است. با توجه به جایگاه قافیه می‌توان گفت که ساختار قصیده با ساختار جامعه خودکامه و ساختار قالب‌های نیمایی و سپید نیز با لیبرالیسم هم‌خوانی دارد.

۱. مقدمه

مقاله حاضر خوانشی است سیاسی و ساختارگرایانه از قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید بر اساس نقش وزن و جایگاه قافیه در هر یک از آن‌ها. به عبارت دیگر، این مقاله کوششی است برای نشان دادن رابطه میان ساختار جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن و ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید. ساختارگرایانی چون لوکاچ، گلدمن، ماشری، آلتوسر و ایگلتون معتقدند اثر ادبی تحت تأثیر ساختار جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن است. از نظر آنان این ساختار جامعه است که ساختار اثر را شکل می‌دهد. ساختارگرایی، آفریننده را پرورده تولیدات فرهنگی جامعه می‌داند و فردیت او را با جبرگرایی اجتماعی از او می‌گیرد. بدین ترتیب، این ساختار جامعه است که ساختار اثر را تعیین می‌کند. از نظر ساختارگرایان متن تحت سیطره ایدئولوژی بوده و هر اثری بر نوعی ایدئولوژی استوار است. هدف این مقاله تبیین چگونگی پیوند میان ساختار جامعه و ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید است. این تحلیل بر اساس آرای جامعه‌شناسان ذکر شده انجام می‌شود.

در این مقاله سعی شده؛ فقط ساختار و صورت شعری هر سه قالب با توجه به نقش و جایگاه وزن و قافیه در آن‌ها را بررسی کرده و سخنی از محتوا به میان نخواهد آمد. در بخش نخست مقاله، مبانی نظری ساختارگرایان مطرح شده و در بخش دوم و سوم نیز رابطه میان ساختار جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن و ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید بر اساس نقش و جایگاه وزن و قافیه در هر یک از آن‌ها بررسی می‌شود.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

جامعه‌شناسی ساخت‌گرا یکی از رویکردهای اساسی در نقد ادبی معاصر است. جامعه‌شناسی ساخت‌گرا، بازتاب ایدئولوژی و ساختارها را در اثر ادبی بررسی کرده و آنگاه تأثیر اثر ادبی را در تحولات اجتماعی نشان می‌دهد. ساختارگرایانی چون لوکاچ، گلدمن، ماشری، آلتوسر و ایگلتون معتقدند که اثر ادبی تحت تأثیر ساختار جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن است. از نظر آن‌ها هر نظریه ادبی خصلتی سیاسی داشته و در زیر سیطره ایدئولوژی است. در این مقاله، ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید بر اساس آرای جامعه‌شناسان ساخت‌گرا بررسی می‌شود. لذا ابتدا مبانی نظری ساختارگرایان مطرح شده و سپس رابطه میان ساختار جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن و ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید تبیین می‌شود. مقاله حاضر می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد که ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید

تحت تأثیر ساختار جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن است؟ در پس‌زمینه قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید خصلتی سیاسی نهفته است؟

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

مقاله حاضر در تلاش است با تکیه بر آرای جامعه‌شناسان ساخت‌گرا رابطه ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید را با ساختار جامعه تبیین نماید. با توجه به اینکه جامعه‌شناسی ساخت‌گرا یکی از شیوه‌های اساسی در نقد ادبی معاصر است؛ این پژوهش می‌تواند الگویی برای رونق بخشیدن به مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات باشد.

۱-۳. پیشینه پژوهش

در باب تحلیل سیاسی و ساختارگرایانه آثار ادبی، مقالات و کتاب‌های بسیاری نوشته شده است که بیشتر به بررسی محتوای اثر ادبی و محتوای اجتماعی پرداخته‌اند. اگرچه دکتر شفیع کدکنی در دو کتاب «مفلس کیمیا فروش» و «تازیانه‌های سلوک» نگاهی جامعه‌شناختی به قالب قصیده داشته‌اند اما در مورد نقش و جایگاه وزن و قافیه در ساختار و صورت قالب قصیده سخنی نگفته‌اند. به طور کلی در مورد ساختار قالب‌های قصیده، نیمایی و سپید بر اساس نقش و جایگاه وزن و قافیه در هر یک از آن‌ها تاکنون اثری منتشر نشده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. جامعه‌گرایی ساخت‌گرا و ایدئولوژی

ساختارگرایی چون لوکاچ، آلتوسر، ماسری و گلدمن معتقدند که ساختار جامعه بر ساختار اثر ادبی تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، ساختار اثر ادبی تحت تأثیر ساختار جامعه است. گلدمن «هر اثر ادبی، یا فلسفی راه، جزیی می‌داند مستقل از آفریننده که وابسته به یک گروه است و این گروه خود نیز جزیی است از ساختار اجتماعی - اقتصادی - سیاسی دوره‌ای معین. پس هر اثر برجسته ادبی دربرگیرنده جهان‌بینی گروه است. چرا که جهان‌بینی فرآورده‌ای گروهی است. بنابراین، کارپرداز اصلی اثر، گروهی است که این جهان‌بینی در اندرون آن تدارک یافته است، نه نویسنده که کارگزار است.» (گلدمن، ۱۳۸۲: ۱۱) گلدمن در روش ساخت‌گرای تکوینی در جامعه‌شناسی ادبیات می‌گوید: «ساخت‌گرایی تکوینی بیش از هر

چیز، دیدگاهی به تمامی یکتا انگار است. در نتیجه همان‌گونه که با هر نوع جدایی تاریخ و جامعه‌شناسی مخالف است؛ نمی‌تواند بپذیرد که قوانین بنیادین حاکم بر رفتار آفرینشگران در عرصه فرهنگ از قوانین حاکم بر رفتار روزانه همه افراد در زندگی اجتماعی و اقتصادی قاطعانه جدا باشد. این قوانین ... هم در مورد فعالیت کارگر، پیشه‌ور یا بازرگان، به هنگام انجام کار یا در زندگی خانوادگیشان صادق است و هم در مورد راسین و کلودل به هنگام نوشتن آثارشان» (همان، ۱۳۷۷: ۲۰۱) از نظر ساختارگرایان مارکسیستی این ساختار جامعه است که ساختار اثر را شکل می‌دهد.

ساختارگرایی، آفریننده را پرورده تولیدات فرهنگی جامعه می‌داند و فردیت او را با جبرگرایی اجتماعی از او می‌گیرد. در واقع ساختار ذهنی افراد را ساختار اجتماعی شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، ذهنیت و فرهنگ بشر را موقعیت اقتصادی و طبقاتی او روشن می‌سازد. «نویسندگان هرگز نمی‌توانند به کلی از ایدئولوژی و پس‌زمینه اجتماعی‌شان رها شوند و واقعیت اجتماعی نویسنده همیشه بخشی از متن است.» (برتز، ۱۳۸۲: ۱۲۱) از نظر ساختارگرایان، جامعه و ساختارهای اجتماعی بر افراد و کنش‌های او مسلط است. انسان‌ها تحت الزام ساختارها هستند و از خود اراده آزاد ندارند. اذهان به هیچ وجه آزاد نیستند بلکه گمان می‌کنند که آزادند. از نظر آن‌ها، فرد محصول روند تاریخی، اجتماعی و مادی است. آن چیزی که به فرد امکان می‌دهد که گمان کند فردی آزاد و خودمختار است ایدئولوژی است. ایدئولوژی، فرد را قانع می‌کند که کلیت و واقعیت دارد. ایدئولوژی در همه جا منتظر فرد است و هر عملی که انجام می‌دهد زیر سایه ایدئولوژی است. در واقع فرد در محاصره ایدئولوژی است. «ایدئولوژی منعکس‌کننده رابطه خیالی بین افراد و شرایط واقعی وجودی‌شان است.» (althusser, ۱۹۷۱: ۱۸) آلتوسر معتقد است: «ایدئولوژی، بسیار زیرکانه‌تر، فراگیرتر و ناخودآگاه‌تر از مجموعه‌ای از آموزه‌های آشکار است. ایدئولوژی، همان محیطی است که در آن رابطه خود با جامعه را پدید می‌آورم، قلمرو نشانه‌ها و اعمال اجتماعی که مرا به ساختار اجتماعی پیوند می‌دهد و احساسی از انسجام هدف و هویت را به من ارزانی می‌دارد. ایدئولوژی در این مفهوم می‌تواند شامل عمل رفتن به کلیسا، شرکت در رای‌گیری، و رعایت حق تقدم زنان در ورود و خروج باشد؛ ایدئولوژی می‌تواند نه تنها تمایلات خودآگاهی از قبیل وفاداری عمیق من به سلطنت را شامل باشد، بلکه شیوه لباس پوشیدن، نوع اتومبیل و تصویرهای کاملاً ناخودآگاه

من از دیگران و خودم را نیز دربرگیرد.» (ایگلتون، ۱۳۸۸: ۲۳۷) پیر ماشری هم معتقد است: «آثار ادبی تحت حاکمیت ایدئولوژی‌اند.» (برتنز، ۱۳۸۲: ۱۲۴) به تعبیر لوک فرتز «ایدئولوژی شامل جریان گفتمان‌ها، تصاویر و ایده‌هایی است که در همهٔ زمان‌ها ما را احاطه کرده‌اند؛ در درون آن‌ها متولد شده‌ایم؛ رشد کرده‌ایم و در آن زندگی، فکر و عمل می‌کنیم.» (فرتز، ۱۳۸۷: ۱۰۷) رونالد کارتر در مورد رابطهٔ ادبیات و ایدئولوژی می‌گوید: «واژهٔ ادبیات را سوای از اصلاح ایدئولوژی نمی‌توان تعریف کرد. در حقیقت، مطالعهٔ علمی و توصیف زبان متن نمی‌تواند خنثی و بدون سوگیری باشد؛ زیرا موقعیت اجتماعی - فرهنگی تحلیل‌گر ایجاب می‌نماید که توصیف و تحلیل متون، همراه با دخالت عوامل سیاسی می‌باشد.» (به نقل از آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۰).

نیما معتقد است که رابطهٔ ادبیات و سیاست رابطه‌ای آشکار بوده و ادبیات همیشه از سیاست تأثیر پذیرفته است: «ادبیاتی که با سیاست مربوط نبوده در هیچ زمان وجود نداشته و دروغ است.» (یوشیج، ۱۳۸۵: ۱۹۰) تری ایگلتون در کتاب پیش درآمدی بر نظریهٔ ادبی، نظریه‌های مختلف ادبی را تحلیل می‌کند و سرانجام نتیجه می‌گیرد که هر دیدگاهی در نقد ادبی خصلتی سیاسی دارد؛ به عنوان مثال در مورد نظریهٔ دریافت آیزر می‌نویسد: «در واقع نظریهٔ دریافت آیزر بر ایدئولوژی انسان‌گرایی لیبرال استوار است: یعنی بر این باور که در خواندن یک اثر باید ذهنی باز و انعطاف‌پذیر داشته باشیم و آماده باشیم که در باورهای خود تردید کنیم و بگذاریم تغییر کنند.» (ایگلتون، ۱۳۸۸: ۱۰۹ - ۱۱۰) ایگلتون در مورد نقد نوین نیز می‌نویسد: «نقد نوین نیز مانند اسکروتینی، ایدئولوژی تدافعی روشنفکران ریشه‌کن شده‌ای بود که آنچه را نتوانسته بودند در واقعیت به بار بنشانند، در ادبیات بازسازی می‌کردند.» (همان: ۶۶) به این کلمات، ترکیبات و عباراتی که در مورد زن به کار برده می‌شود توجه کنید: «ضعیفه، ناقص‌العقل، از زن کمترم، قول مردانه، نامرد، مادر بچه‌ها» این مثال‌ها و مثال‌های دیگر از این دست که بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرند و دائم ورد زبان‌هاست نشانگر این است که ایدئولوژی حاکم بر جامعه، ایدئولوژی مردسالار است. در واقع، چون تفکر حاکم، تفکر مردسالارانه است؛ لاجرم زبان نیز زن‌ستیز و مردسالار است؛ چون زبان و تفکر، دو روی یک سکه‌اند. به تعبیر آلتوسری، تمام واژه‌هایی که از طریق آن‌ها هستی خود را درک می‌کنیم از قبل آغشته و آلوده به ایدئولوژی هستند. پس این کلمات و اصطلاحات از ذهنیتی پرتاب می‌شوند که تحت سیطرهٔ ایدئولوژی مردسالارانه قرار دارد؛ مختصات این نوع زندگی در ناخودآگاه ریشه دوانده و در زبان خود را نشان می‌دهد.

۲-۲. قالب قصیده

قصیده شعری است که در آن مصراع اول و مصراع‌های زوج هم‌قافیه‌اند. از نظر وزن نیز، در یک بحر عروضی مشخص با تعداد ارکان برابر سروده می‌شود. مثلاً اگر وزن قصیده بحر رمل مثنی‌الم (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن) باشد این وزن تا پایان قصیده باید رعایت شود؛ یعنی یکی از بیت‌ها نمی‌تواند مسدس باشد و دیگری مثنی‌الم. برابری تعداد ارکان از مطلع تا مقطع یک اصل مهم است. شاعر اجازه خروج از وزن و قافیۀ تعیین شده و مشخص را ندارد؛ پیروی از یک وزن با تعداد ارکان برابر و یک قافیۀ مشخص در تمام ابیات، همان‌گونه که در یک جامعه استبدادی و فردمحور، افراد از یک فرد (شاه) پیروی می‌کنند. این توضیحات اگرچه بسیار ساده و روشن است اما برای ادامه بحث ضروری است. نکته بسیار مهم در مورد قالب قصیده این است که این قالب تا زمانی حیات داشت که ساختار جامعه، ساختاری فردمحور بود؛ یعنی قدرت در دست یک فرد (شاه) بود. می‌دانیم که یکی از مهم‌ترین موضوعات قصیده مدح پادشاهان است. از زمانی که ساختار جامعه تغییر می‌کند و از قدرت فرد (شاه) کاسته می‌شود؛ کم‌کم دوران قصیده نیز به سر می‌آید؛ از دوره مشروطه به بعد.

وقتی تاریخ را می‌خوانیم می‌بینیم که ساختار جوامع، ساختار «شاه و رعیتی» بوده است که در یک طرف شاه و در طرف دیگر رعیت قرار دارند. تاریخ نشان می‌دهد که همیشه یک قدرت (شاه) در رأس قرار داشته و بقیه از او اطاعت می‌کردند. همان‌گونه که مارکس معتقد بود: «تاریخ همه جوامع تا این زمان تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است» (۹، ۱۹۵۰، marx) که در یک طرف آن قدرت (برده‌دار، ارباب و سرمایه‌دار) و در طرف دیگر برده، رعیت و کارگر قرار دارد. در چنین جامعه‌ای قدرت سعی می‌کند اذهان را به بردگی بکشد و ساختار ذهنی افراد را آن‌طور که می‌خواهد شکل دهد و از این طریق مشروعیت یافته و خود را حفظ و بازتولید کند. می‌توان گفت که این نوع ساختار اجتماعی که در یک طرف آن «خداگان» و در طرف دیگر «بندگان» قرار دارند در ساختار قصیده تأثیر بسزایی دارد. وقتی ساختار جامعه از دو عنصر «شاه و رعیت» تشکیل شده باشد؛ ذهن و زبان نیز از همین دو عنصر شکل خواهد گرفت. از اینجاست که می‌گوییم ساختار جامعه، ساختار اثر ادبی را تعیین می‌کند. قصیده زیر از فرخی سیستانی در مدح محمود غزنوی است:

همی تا خسرو غازی خداوند جهان باشد جهان چون ملکش آبادان و چون بختش جوان باشد
چنان باشد جهان همواره تا شاه اندران باشد ازیرا کو فرشته است و فرشته در جنان باشد...

همه آن باد کو را جان و دل زان شادمان باشد
 رخ اعدای دین دائم به رنگ زعفران باشد
 همه شاهان بزرگی زو همی جویند و او ز ایزد
 ازین باشد که دائم بر هواها کامران باشد
 (فرخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۳۰ - ۳۱)

همان‌گونه که می‌بینیم شاعر از یک وزن و قافیۀ مشخص استفاده کرده؛ به عبارت دیگر، شاعر اجازه ندارد تا پایان شعر، قافیه را تغییر دهد و تعداد ارکان را کم و زیاد کند؛ یک قالب تحمیلی، سنگ‌شده، تک‌بعدی و استبدادمحور. شاعر آزاد نیست. او کاملاً در خدمت وزن و قافیه است. همان‌گونه که در یک جامعه فردمحور و خودکامه افراد به خواسته‌ها و استبداد یک فرد، تن درمی‌دهند؛ در قالب قصیده نیز شاعر باید به خواسته‌ها و استبداد وزن و قافیه تن در دهد. قدرت قافیه و وزن بر شاعر مسلط بوده و آزادی را از او گرفته است. گذشته از اینکه قالب قصیده بیشتر در خدمت قدرت بوده و قالبی درباری است؛ می‌توان گفت که ساختار و صورت شعری آن نیز برگرفته از ساختار جامعه فردمحور و قدرت بوده و ساختار قصیده باز تولید ساختار جامعه خودکامه و فردمحور است.

در واقع صورت شعری قصیده هیچ تفاوتی با ساختار جامعه فردمحور و خودکامه ندارد. همان‌گونه که در جامعه خودکامه یک تن فرمان می‌دهد و بقیه فرمان می‌برند در قالب قصیده نیز چنین است؛ قافیه (شاه) حکم می‌راند و ابیات (رعیت) در مقابلش گردن خم می‌کنند. محوریت شاه در جامعه فردمحور همان محوریت وزن و قافیه است در قصیده. در جامعه فردمحور، شاه و در قصیده، وزن و قافیه همه‌کاره‌اند. به عبارت دیگر، بیت‌های قصیده را می‌توان همان خانه‌های رعیت در نظر گرفت که همه مطیع فرمان شاه (قافیه)‌اند و به دنبال او می‌آیند. می‌توان گفت که ساختار جامعه فردمحور در ساختار قالب قصیده بی‌تأثیر نبوده و قالب قصیده به نوعی ساختار جامعه فردمحور و خودکامه را بازتولید می‌کند. بعدها شاه جای خود را به معشوق و پیر و مراد می‌دهد.

۳-۲. قالب نیمایی و قالب سپید

از اواخر دوره قاجاریه و بعد از مشروطه اوضاع جامعه دگرگون می‌شود. با انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی، قدرت شاه در جامعه محدود و مشروط می‌شود. با محدود و مشروط شدن قدرت شاه در جامعه، قدرت قافیه و وزن در شعر هم محدود و مشروط می‌شود. اگرچه قصیده تا دوره رضاشاهی و کمی بعد از آن رواج داشت اما پس از آن دوره دیگر رفته رفته به فراموشی سپرده شد و جز معدودی از شاعران بدان پرداختند. اگرچه بعد از مشروطه، شاه همچنان وجود داشت اما اوضاع دیگر مثل گذشته نبود؛ از قدرت او کاسته شده بود. ورود اندیشه‌های مترقیانه و آشنایی روشنفکران با نظریه‌های سیاسی مختلف و اعزام دانشجو به خارج و غیره باعث شد که اوضاع جامعه تغییر کند. اگر شاعری قصیده‌ای می‌سرود در آن بیشتر به مسائل جامعه و عقب‌ماندگی‌ها می‌پرداخت تا مدح شاه:

ای دیوسپید پای در بند	ای گنبد گیتی ای دماوند...
چون گشت زمین ز جور گردون	سرد و سیه و خموش و آوند
بنواخت ز خشم بر فلک مشت	آن مشت تویی تو، ای دماوند...
بفکن ز پی این اساس تزویر	بگسل ز هم این نژاد و پیوند
برکن ز بن این بنا که باید	از ریشه بنای ظلم برکنند
زین بی‌خردان سفله بستان	داد دل مردم خردمند

(بهار، ۱۳۸۷: ۲۸۶ - ۲۸۸)

بعد از مشروطه، طبقه روشنفکر و تحصیلکرده تحت تأثیر غرب در پی مدرن کردن جامعه بودند؛ در چنین شرایطی بود که نیما علیه قیود سنتی و خودکامگی عصیان می‌کند اما نه با زبان سیاست که با زبان ادبیات:

می‌تراود مهتاب
می‌درخشد شب‌تاب
نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک
غم این خفته چند
خواب در چشم ترم می‌شکند.

نگران با من استاده سحر
صبح می‌خواهد از من
کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر

در جگر لیکن خاری
از ره این سفرم می‌شکند.

...

می‌تراود مهتاب
می‌درخشد شب‌تاب؛
مانده پای آبله از راه دراز
بر دم دهکده مردی تنها
کوله‌بارش بر دوش
دست او بر در، می‌گوید با خود:
غم این خفته چند
خواب در چشم ترم می‌شکند.
(یوشیج، ۱۳۶۴: ۵۵۵ - ۵۵۶)

نیما با دگرگون کردن شعر، دگرگونی جامعه را فریاد می‌زند؛ جامعه‌ای سنتی، خواب‌زده و عقب‌مانده که نیما در فکر بیدار کردن و مدرن کردن آن است. جنبش نیمایی به ظاهر جنبشی بود در مقابل شعر کلاسیک اما در لایه زیرین خود جنبشی بود علیه استبداد و کهنگی و خودکامگی. جنبشی بود علیه نظام شاه و رعیتی؛ علیه «ظل الله» بودن شاه. جنبش نیما دو لایه داشت؛ لایه ظاهری و ادبی و لایه زیرین و سیاسی. نیما در ظاهر قواعد شعر کلاسیک را به هم ریخت اما در باطن علیه ساختار سیاسی جامعه عصیان کرد. محوریت قافیه در شعر در واقع همان محوریت شاه در جامعه است و نیما علیه این نگرش عصیان کرد. نیما رادیکال نیست؛ یعنی مخالف وجود وزن و قافیه (شاه) نیست. او مخالف سلطنت وزن و قافیه (شاه) است. اعتراض او به همه‌کاره بودن و استبداد وزن و قافیه (شاه) است. او معتقد است که قافیه باید باشد اما نه در همه جا که در جای خود. همان‌گونه که با انقلاب مشروطه، شاه دیگر مثل گذشته همه‌کاره نیست، در شعر نیز وزن و قافیه همه‌کاره نیستند. (مشروطه‌خواهی: محدود شدن قدرت شاه در جامعه و به تبع آن محدود شدن قدرت وزن و قافیه در شعر) قالب قصیده تا زمانی مسلط است که شاه در جامعه مسلط و همه‌کاره است. بعد از مشروطه که از قدرت شاه در جامعه کاسته می‌شود؛ به همان نسبت از قدرت وزن و قافیه در شعر نیز کاسته می‌شود:

هست شب، یک شب دم کرده و خاک
رنگ رخ باخته است.

باد، نوباوه ابر، از بر کوه
سوی من تاخته است.
هست شب، همچو ورم کرده تنی گرم در استاده هوا،
هم ازین روست نمی‌بیند اگر گمشده‌ای راهش را.

با تنش گرم، بیابانِ دراز
مرده را ماند در گورش تنگ
با دل سوخته من ماند
به تنم خسته که می‌سوزد از هیبت تب!
هست شب، آری شب.
(همان: ۶۲۷)

همان‌گونه که می‌بینیم شاعر سه بار از قافیه استفاده کرده است؛ «باخته و تاخته»، «هوا و را» و «تب و شب»؛ این یعنی اینکه شاعر مجبور نیست به قافیه باج بدهد. شاعر هر جا که لازم باشد قافیه می‌آورد؛ آن هم نه یک قافیه مشخص بلکه قافیه‌های مختلف. در قصیده شاعر باید از یک قافیه مشخص استفاده کند و در واقع به یک قافیه باج بدهد و این یعنی استبداد اما در شعر نو چنین نیست؛ شاعر آزاد است؛ یعنی قافیه در خدمت شاعر است نه شاعر در خدمت قافیه. در مورد وزن هم چنین است؛ شاعر مجبور نیست همه سطرها را به یک اندازه بگوید؛ یعنی یک سطر می‌تواند از دو رکن تشکیل شده باشد و سطری دیگر از سه یا چهار رکن. اما در قصیده شاعر مجبور به رعایت برابری است؛ یعنی تمام مصراع‌ها باید در تعداد ارکان برابر باشند. در واقع آزادی شاعر در سرودن شعر همان آزادی فرد در جامعه است؛ یعنی شاعر آزادی فرد در اجتماع را از طریق آزادی شاعر از قید و بندهای شعر فریاد می‌زند. به عبارت دیگر، شاعر، آزادی سیاسی و اجتماعی را از طریق رها کردن شعر از قید و بندهای سنتی بازگو می‌کند؛ یعنی شاعر آنچه را که دوست دارد در واقعیت عملی شود در شعر عملی می‌کند. همان‌گونه که گفتیم نیما مخالف وجود وزن و قافیه نیست. او مخالف استبداد وزن و قافیه (شاه) است اما شاملو رادیکال است؛ یعنی وجود وزن و قافیه (شاه) را بر نمی‌تابد. او یک آنارشویست است. مسأله او علت وجودی وزن و قافیه (شاه) است؛ چرا باید باشد؟ شاملو وجود

وزن و قافیه را بر نمی‌تابد. او می‌خواهد آزاد باشد. او از قدرت خسته است؛ دنبال رهایی است؛ این رهایی خود را در شعر نشان می‌دهد؛ رها کردن شعر از قیود سنتی. شعر زیر نه وزن دارد و نه قافیه:

همیشه همان...

اندوه

همان:

تیری به جگر درنشسته تا سوفار

تسلای خاطر

همان:

مرثیه‌یی ساز کردن. —

غم همان و غم‌واژه همان

نام صاحب‌مرثیه

دیگر

□

همیشه همان

شگرد

همان...

شب همان و ظلمت همان

تا «چراغ»

همچنان نماد امید بماند

راه

همان و

از راه ماندن

همان

تا چون به لفظ «سوار» رسی

مخاطب پندارد نجات‌دهنده‌یی در راه است

و چنین است و بود

که کتاب لغت نیز

به بازجویان سپرده شد
تا هر واژه را که معنایی داشت
به بند کشند
و واژگان بی‌آرش را
به شاعران بگذارند

و واژه‌ها
به گنه‌کار و بی‌گناه
تقسیم شد

به آزاده و بی‌معنی
سیاسی و بی‌معنی
نمادین و بی‌معنی
ناروا و بی‌معنی. —

و شاعران
از بی‌آرش‌ترین الفاظ
چندان گناه‌واژه تراشیدند
که بازجویان به‌تنگ‌آمده
شیوه دیگر کردند

و از آن پس
سخن‌گفتن
نفس جنایت شد.

(شاملو، ۱۳۸۷: ۸۸۷ - ۸۸۹)

شاملو در ظاهر به وزن و قافیه «نه» می‌گوید اما در واقع به قدرت و استبداد «نه» می‌گوید. شاملو با نفی وزن و قافیه وجود هرگونه قدرتی را نفی می‌کند. شعر شاملو نیز دارای لایه‌ای سیاسی است؛ لایه سیاسی آن این است که با نفی وزن و قافیه علیه هرگونه قدرت عصیان می‌کند. اگر نیما به محوریت، استبداد و سلطنت وزن و قافیه (شاه) اعتراض می‌کند؛ شاملو علیه خود وزن و قافیه قیام می‌کند؛ یعنی علیه خود قدرت.

نیما و شاملو نه تنها مفاهیم و اندیشه‌های آزادی‌خواهانه را در شعر خود منعکس می‌کنند بلکه این آزادی را از طریق آزاد ساختن ساختار شعر از قید و بند هم فریاد می‌زنند. نام شعر زیر «غزلی در نتوانستن» است اما هیچ یک از ویژگی‌های ظاهری غزل را ندارد و این یعنی آنارشسیسم؛ یعنی نفی هرگونه قدرت:

از دست‌های گرم تو
کودکان توأمان آغوش خویش
سخن‌ها می‌توانم گفت
غم نان اگر بگذارد

□

نغمه در نغمه درافکنده
ای مسیح مادر، ای خورشید!
از مهربانی بی‌دریغ جان‌ات
با چنگ تمامی ناپذیر تو سرودها می‌توانم کرد
غم نان اگر بگذارد

□

رنگ‌ها در رنگ‌ها دویده
از رنگین‌کمان بهاری تو
که سراپرده در این باغ خزان رسیده برافراشته است
نقش‌ها می‌توانم زد
غم نان اگر بگذارد
(شاملو، ۱۳۸۷: ۵۴۸ - ۵۴۹)

یا شعر «قصیده برای انسان ماه بهمن» که هیچ یک از ویژگی‌های قالب قصیده را ندارد. قسمتی از آن را می‌خوانیم:
تو نمی‌دانی غریبِ یک عظمت
وقتی که در شکنجهٔ یک شکست نمی‌نالد

چه کوهی‌ست!

تو نمی‌دانی نگاه بی‌مژهٔ محکوم یک اطمینان
وقتی که در چشمِ حاکمِ یک هراس خیره می‌شود

چه دریایی‌ست!

تو نمی‌دانی مردن

وقتی که انسان مرگ را شکست داده است

چه زنده‌گی‌ست!

تو نمی‌دانی زنده‌گی چیست، فتح چیست

تو نمی‌دانی ارانی چیست

(شاملو، ۱۳۸۷: ۴۶)

با این تفاسیل، ساختار قصیده تحت تأثیر ساختار استبدادی جامعه و ساختار قالب نیمایی و قالب سپید تحت تأثیر اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و لیبرالیستی است. گفتیم که ماشری معتقد است که ادبیات تحت سیطرهٔ ایدئولوژی است. پس ایدئولوژی‌ای که در آن دوره بر طبقهٔ روشنفکران و هنرمندان حاکم است و باعث آفرینش ادبی می‌شود ایدئولوژی لیبرالیسم است. در واقع آنچه را که نیما و شاملو نتوانسته‌اند در واقعیت به بار بنشانند؛ در ادبیات بازسازی کرده‌اند. به عبارت دیگر، این دو جریان نوعی مبارزهٔ سیاسی است در قالب نظریهٔ ادبی. با توجه به نظریهٔ ایگلتون که معتقد است در پس هر نظریهٔ ادبی خصلتی سیاسی وجود دارد پس می‌توان گفت که در پس‌زمینهٔ قالب نیمایی و قالب سپید خصلتی سیاسی نهفته است و آن لیبرالیسم است؛ شورش علیه استبداد. از آنجا که حرکت نیما بنیادی سیاسی دارد؛ پس شاعرانی هم که از نیما پیروی کردند لاجرم به «سیاست» نیز پرداختند. «آزادی» یکی از مهم‌ترین مضامین شاعران نیمایی است. مهدی اخوان ثالث، نصرت رحمانی، فروغ فرخزاد و دیگر شاعران نیمایی در اشعار خود به مضامینی چون استبداد و خفقان پرداخته‌اند. اخوان ثالث در شعر «زمستان» که یکی از شعرهای درخشان نیمایی است به خوبی اوضاع خفقان‌آلود جامعه را به تصویر می‌کشد. شعر دارای دو لایهٔ بیرونی و درونی است. لایه بیرونی در مورد زمستان واقعی و سرد صحبت می‌کند و لایهٔ درونی در مورد استبداد و خفقان:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت، سرها در گریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را

نگه جز پیش پا را دید، نتواند

که ره تاریک و لغزان است

وگر دست محبت سوی کس یازی

به اکراه آورد دست از بغل بیرون

که سرما سخت سوزان است

نفس، کز گرمگاه سینه می‌آید برون، ابری شود تاریک

چو دیوار ایستد در پیش چشمانت

نفس کاین است، پس دیگر چه داری چشم
 ز چشم دوستان دور یا نزدیک؟
 (اخوان ثالث، ۱۳۵۶: ۹۷)

شعر «میعاد در لجن» نصرت رحمانی هم شعری است دو لایه که لایه زیرین آن سیاسی است. در این شعر رحمانی به نوعی با کلمات بازی می‌کند اما این بازی در خدمت معناست. رحمانی از خط سکه به خط پوچی و خط سرنوشت و از شیر سکه به شیر جنگل که نماد قدرت و عظمت است گریز می‌زند. رحمانی در این شعر جامعه را مانند لجن‌زاری می‌بیند که آنچه در آن دیده می‌شود کرم است نه شیر:

رقصید

پر زد، رمید

از لب انگشت او پرید

[سکه]

گفتم:

خط

□

پروانه مسین

پرواز کرد

چرخید، چرخید

پرپرزان چکید؛ کف جوی پر لجن.

□

تایید، سوخت فضا را نگاه‌ها

برهم رسید

در هم خزید

در سینه عشق‌های سوخته فریاد می‌کشید:

- ای یأس، ای امید!

□

آسیمه‌سر به سوی «سکه» تاختیم.

از مرز هست و نیست

تا جوی پر لجن

با هم شتافتیم

آنکه نگاه را به تن سکه بافتیم.

□

پروانه مسین

آئینه‌وار! برپا نشسته بود در پهنه لجن!

و هر دو روی آن

خط بود

خطی به سوی پوچ، خطی به مرز هیچ.

□

اندوه لرد بست

در قلب‌واره‌اش

و خنده را شیار لبانش مکید و گفت:

– پس... نقش شیر؟

روئید اشک

خاموش گشت، خاموش.

□

گفتم:

– کنام شیر لجن‌زار نیست، نیست!

خط است و خال

گذرگاه کرم‌ها

اینجا نه کشتگاه عشق و غرور است

مיעادگاه زشتی و پستی‌ست.

□

از هم گریختیم

بر خط سرنوشت

خونابه ریختیم.

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۳۰۵ - ۳۰۷)

همان‌گونه که اشاره کردیم چون حرکت نیما در اصل یک حرکت سیاسی است، اکثر شاعرانی هم که از او پیروی می‌کنند یا کاملاً سیاسی‌اند و یا گوشه‌چشمی هم به سیاست دارند.

۳. نتیجه گیری

رابطه ادبیات و جامعه رابطه‌ای دوسویه و متقابل است. همان‌گونه که ساختار ادبیات از ساختار جامعه تأثیر می‌پذیرد، به همان نسبت یا کم و بیش بر ساختار جامعه تأثیر می‌گذارد. ساختارگرایانی چون لوکاچ، گلدمن، ماشری، آلتوسر و ایگلتون معتقدند که ساختار اثر ادبی تحت تأثیر ساختار جامعه و ایدئولوژی حاکم بر آن است. از نظر آن‌ها هر نظریه ادبی خصلتی سیاسی داشته و بر نوعی ایدئولوژی استوار است. بر اساس آرای ساختارگرایان می‌توان گفت که با توجه به نقش وزن و جایگاه قافیه، ساختار قالب قصیده با ساختار جامعه خودکامه و فردمحور، ساختار قالب نیمایی با ساختار دوره مشروطه و ساختار شعر سپید نیز با آنارشسیسم و نفی هر نوع قدرت هم‌خوانی دارد. همان‌گونه که در یک جامعه فردمحور و خودکامه افراد به خواسته‌ها و استبداد یک فرد، تن درمی‌دهند، در قالب قصیده نیز شاعر باید به خواسته‌ها و استبداد وزن و قافیه (شاه) تن دردهد. گذشته از اینکه قالب قصیده بیشتر در خدمت قدرت بوده و قالبی درباری است، می‌توان گفت که ساختار و صورت شعری آن نیز برگرفته از ساختار جامعه فردمحور و قدرت بوده و ساختار قصیده بازتولید ساختار جامعه خودکامه و فردمحور است. در واقع ساختار و صورت شعری قصیده هیچ تفاوتی با ساختار جامعه فردمحور و خودکامه ندارد. همان‌گونه که در جامعه خودکامه یک تن فرمان می‌دهد و بقیه فرمان می‌برند در قالب قصیده نیز چنین است؛ قافیه (شاه) حکم می‌راند و ابیات (رعیت) در مقابلش گردن خم می‌کنند. محوریت شاه در جامعه فردمحور همان محوریت وزن و قافیه است در قصیده. در جامعه فردمحور، شاه و در قصیده، وزن و قافیه همه‌کاره‌اند.

از اواخر دوره قاجاریه و بعد از مشروطه اوضاع جامعه دگرگون می‌شود. با انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی، قدرت شاه در جامعه محدود و مشروط می‌شود. با محدود و مشروط شدن قدرت شاه در جامعه، قدرت قافیه و وزن در شعر هم محدود و مشروط می‌شود. نیما در ظاهر قواعد شعر کلاسیک را به هم ریخت اما در باطن علیه ساختار سیاسی جامعه عصیان کرد. محوریت قافیه در شعر در واقع همان محوریت شاه در جامعه است و نیما علیه این نگرش عصیان کرد. نیما به تمامی مخالف وجود وزن و قافیه (شاه) نیست. اعتراض او به همه‌کاره بودن و استبداد وزن و قافیه (شاه) است. او معتقد است که قافیه باید باشد اما نه در همه جا که در جای خود. همان‌گونه که با انقلاب مشروطه، شاه دیگر مثل گذشته همه‌کاره نیست، در شعر نیز وزن و قافیه همه‌کاره نیستند. (مشروطه‌خواهی: محدود شدن قدرت شاه در جامعه

و به تبع آن محدود شدن قدرت وزن و قافیه در شعر). قالب قصیده تا زمانی مسلط است که شاه در جامعه مسلط و همه‌کاره است. بعد از مشروطه که از قدرت شاه در جامعه کاسته می‌شود، به همان نسبت از قدرت وزن و قافیه در شعر نیز کاسته می‌شود. در واقع آزادی شاعر در سرودن شعر همان آزادی فرد در جامعه است؛ یعنی شاعر آزادی فرد در اجتماع را از طریق آزادی شاعر از قید و بندهای شعر فریاد می‌زند. نیما مخالف استبداد وزن و قافیه (شاه) است و این با مشروطه هم‌خوانی دارد. اما شاملو رادیکال است؛ یعنی وجود وزن و قافیه (شاه) را بر نمی‌تابد. او یک آنارشویست است. مسأله او علت وجودی وزن و قافیه (شاه) است؛ چرا باید باشد؟ شاملو وجود وزن و قافیه را بر نمی‌تابد. او می‌خواهد آزاد باشد. او از قدرت خسته است؛ دنبال رهایی است؛ این رهایی خود را در شعر نشان می‌دهد؛ رها کردن شعر از قیود سنتی. شاملو در ظاهر به وزن و قافیه «نه» می‌گوید اما در واقع به قدرت و استبداد «نه» می‌گوید. شاملو با نفی وزن و قافیه وجود هرگونه قدرتی را نفی می‌کند. شعر شاملو نیز دارای لایه‌ای سیاسی است؛ لایه سیاسی آن این است که با نفی وزن و قافیه علیه هرگونه قدرت عصیان می‌کند. اگر نیما به محوریت، استبداد و سلطنت وزن و قافیه اعتراض می‌کند؛ شاملو علیه خود وزن و قافیه قیام می‌کند؛ یعنی علیه خود قدرت.

کتاب‌شناسی

- اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۵۶)، *زمستان*، تهران: مروارید
- آفاگل زاده، ف، (۱۳۸۶)، «تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات»، *ادب پژوهی*، شماره اول، صص ۱۷-۲۸
- ایگلتون، تری، (۱۳۸۸)، *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر، چاپ ۵، تهران: مرکز برتنز، یوهانس ویلم، (۱۳۸۲)، *نظریه ادبی*، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: آهنگ دیگر
- بهار، محمدتقی، (۱۳۸۷)، *دیوان اشعار*، تهران: نگاه
- رحمانی، نصرت، (۱۳۸۹)، *مجموعه اشعار*، چاپ ۳، تهران: نگاه
- شاملو، احمد، (۱۳۸۷)، *مجموعه اشعار*، چاپ ۸، تهران: نگاه
- فرتر، لوک، (۱۳۸۷)، *لویی آلتوسر*، ترجمه امیر احمدی آریان، تهران: مرکز فرخی سیستانی، ابوالحسن، (۱۳۱۱)، *دیوان*، تصحیح علی عبدالرسولی، بی‌جا: مطبوعه مجلس
- گلدمن، لوسین، (۱۳۷۷)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نقش جهان
- گلدمن، لوسین، (۱۳۸۲)، *نقد تکوینی*، ترجمه محمدتقی غیاثی، تهران: نگاه
- یوشیج، نیما، (۱۳۸۵)، *درباره شعر و شاعری*، به کوشش سیروس طاهباز، تهران: نگاه
- یوشیج، نیما، (۱۳۶۴)، *مجموعه آثار* (دفتر اول، شعر)، به کوشش سیروس طاهباز، بی‌جا: ناشر
- Althusser, Louis. (۱۹۷۱). *Lenin and Philosophy and Other Essays*. London: New Left Books.
- Marx, Karl and Engels Friedrich. (۱۹۵۵). *The Communist Manifesto*. edited by Samuel H. Beer. New York: Harvard University press.

A political and structuralism reading of the ode, Nimaie, and Sepid poetic forms

*Kazem Hashemi

۱. Master's degree in the Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Birjand University, Birjand, Iran. Email: k.hashemi66@gmail.com

Article Inf

(۲۱۵-۲۳۴)

ABSTRACT

Article type:

Research
Article

Article history:

Received:

۲۴ December
۲۰۲۲

Accepted:

۲۳ April ۲۰۲۳

Keywords:

Ideology
Nimaie ode
White

Constructivist sociology is one of the basic approaches in contemporary literary criticism. Structuralists such as Lukács, Goldman, Mascheri, Althusser, and Eagleton believe that as the structure of literature is affected by the social structure, it also affects the social structure in the same proportion or more or less. According to them, every literary theory had a political character and was controlled by ideology. Structuralism examined the reflection of ideology and structures in the literary work and then showed the literary work's influence on social development. In this article, the ode, Nimaie, and Sepid poetic forms structure were examined based on the opinions of structuralism sociologists. This article's purpose, compiled with the descriptive-analytical method and using library sources, was to explain how the structure of the ode, Nimaie, and Sepid formats was related to the structure of the society and the ideology that governs it. Finally, it was concluded that these forms' structures were influenced by the structure of the society and its ruling ideology. Considering the position of the rhyme, it can be said that the ode structure was compatible with the structure of the autocratic society. The structure of Nimaie and Sepid formats is also compatible with liberalism.
